اَلْمُعجَم: واژه‌نامه

آتي، آتٍ	آینده، درحال آمدن	سَلْ	بپرس (اِسْأَلْ)	مُجَرَّب	آزموده
اِستَغاثَ	کمک خواست	شاءَ	خواست	مَحامِد	ستایش‌ها
بَديع	نو (برای نخستین بار)	شَكَوتُ	شکایت کردم «إنْ شَکَوتُ: اگر شکایت کنم»	مَرَّرَ	تلخ کرد
بُعْد	دوری	شَمَّ	بویید «شَمَمْتَ: بوییدی»	مَصانِع	آب انبارهای بیابان
جَرَّبَ	آزمایش کرد	عَجين	خمیر	مَليح	با نمک
حَلَّ	فرود آمد	عُداة	دشمنان «مفرد: عادي»	مَمزوج	درآمیخته
ذاقَ	چشید	عَشيَّة	آغاز شب	نُحْنَ	شیون کردند ← ناحَ
دَنا	نزدیک شد	غَداة	آغاز روز	وُدّ	عشق
رَجا	امید داشت	فَلَوات	بیابان‌ها «مفرد: فَلاة»	وَصَفَ	وصف کرد
رَضِيَ	راضی شد	قَدْ تُفَتِّشُ	گاهی جست‌وجو می‌شود	وُكَنات	لانه‌ها «مفرد: وُكْنَة»
رُفات	استخوان پوسیده	قُرْب	نزدیکی	هامَ	تشنه و سرگردان شد
رَكْب	کاروان شتر یا اسب سواران	كَأْس	جام، لیوان	هَجَرَ	جدایی گزید، جدا شد

معین کن درست و نادرست را برطبق متن درس.

عَيِّنِ الصَّحيحَ وَ الْخَطَأَ حَسَبَ نَصِّ الدَّرسِ.

ندارند حافظ و سعدی سلمعانی زیبا.

١ـ لَيسَ لِحافِظٍ و سَعدِيٍّ مُلَمَّعاتٌ جَميلَةٌ.

می بیند حافظ روزگار را از دوری دولتش مثل قیامت.

٢ـ يَرى حافِظُ الدَّهرَ مِنْ هجرِ حَبيبِهِ كالقيامَةِ.

می بیند حافظ در دوری دولتش آب و نان و در نزدیکی اش عذاب.

٣ـ يَرى حافِظٌ في بُعْدِ حَبيبِهِ راحَةً وَ في قُربِهِ عَذاباً.

می بیند سعدی شب و روز را یکی از دوری دولتش.

٤ـ يَرى سَعدِيٌّ اللَّيلَ وَ النَّهارَ سَواءً مِنْ هجرِ حَبيبِهِ.

گفت سعدی گذشت زمان و قلب من می‌گوید: هما ناتوانی آیی.

٥ـ قالَ سَعدِيٌّ: «مَضَى الزَّمانُ وَ قَلبي يَقولُ إنَّكَ لا تَأتي.»